

شرایطی شکل دیگری به خود می گیرد. چون این واژه ها مترادف نیستند؟

بله. وقتی به زبان مخفی و اصطلاحات خودمانی که می رسمیم، درمی یابیم که واژه ها - نه فقط در این مبحث - بلکه کلاً مترادف و هم معنا ندارند، ما واژه هایی قریب المعنی داریم. مثلاً مردن با سقط شدن و به رحمت خدا رفتن با هم فرق دارند.

این واژه ها چگونه پدید می آیند؟

ولتر معتقد است اگر قرار باشد واژه ای مورد قبول همگان قرار بگیرد، باید آن واژه لازم جامعه باشد. یعنی هر گروهی به فراخور نیاز خودش واژه می سازد. یکی از ایرادات وارد بر جامعه ما به نسبت به غرب این است که ما بر اساس نیازهایمان دست به تولید نمی زنیم. در واقع مصرف تظاهری داریم. در مورد واژه هم چنین چیزی مصداق دارد. آن را به کار می بریم که بگوییم ما هم جزوی از شماییم. به عبارتی دیگر پدید آمدن این واژه ها اگر چه ریشه در نیاز دارد، اما گاهی این احساس نیاز کاذب است یا کاربردی غیر از خود آن زبان دارد. به همین خاطر است که عنوان کتابم را «مردم شناسی اصطلاحات خودمانی» گماردم و زبان نگذاشتم، چرا که زبان نیست. مخفی هم نگذاشتم، چرا که خیلی شان مخفی نیست. تابو و ممنوعه نگذاشتم، برای اینکه خیلی از آنها تابو و ممنوعه نیستند. مثلاً وقتی کسی به پروفیسور می گوید «پُلُفُسل»، کجایش مخفی است.

وجه استعاری این واژگان چه نسبتی با خود این زبان دارد؟

هرگاه از این واژگان استفاده می کنیم، از زبان اشاره یا زبان بدن استفاده می کنیم یا گاهی نیز که زبان صدا و موسیقی استفاده می کنیم، از یک زبان مخفی استفاده کرده ایم. در واقع، وقتی از زبان مخفی صحبت می کنیم، باید روی واژگانی تمرکز کرد که فقط برای بیان مفاهیم مخفی از آن ها استفاده می کنیم. زبان در فرآیند ارتباط، رکن سوم ارتباطات است و در ابتدا باید معنا و مفهومی وجود داشته باشد که بتواند مفهومی انقلابی، محافظه کارانه یا سازش کارانه را حمل کند، چون زبان محمل مفهوم است و وقتی که در ذهن ساخته می شود، در قالب زبان است چون بدون زبان هم نمی توان فکر کرد. در واقع، زبان کارش ایجاد انقلاب نیست بلکه کارش انتقال مفاهیم انقلابی، اعتراضی و صلح است. چون تک تک واژه ها نماد هستند و زبان شامل مجموعه ای نماد است. این کلمه است که خود به تنهایی، ارزش زیادی ندارد بلکه ارزشش به آن معنایی است که منتقل می کند. در هر اتفاقی که می افتد، زبان می خواهد مفهومی را منتقل کند که می تواند اعتراض، دفاع یا صلح باشد. از این رو، تولید واژه، محتوا و اصطلاح می کند. در واقع، شرایط اجتماعی است که زبان را تغییر می دهد نه زبان شرایط را. یعنی زبان از شرایط تأثیری دو سویه می گیرد، اما ایجاد کننده شرایط نیست.

این واژه ها چگونه ساخته و پرداخته می شوند؟

در این زبان، گاهی با تخفیف دادن واژه یا حذف حرف یا حروف اول کلمه، گاهی با حذف یک یا دو حرف از آخر کلمه، گاهی با ترکیب دو کلمه یا حذف حرفی از واژه، واژه های جدید می سازند. گاهی هم با استفاده از اسامی اشیاء، مثل بشکه برای آدم چاق، یا اضافه کردن پسوند به اسم فارسی به این کار می توان پرداخت.

گاهی اوقات در برخی از شرایط اجتماعی از جمله در ناآرامی ها، زبان هم شکل دیگری به خود می گیرد که این شرایط عادی نیست و گاهی شکل بیمارگونه به خودش می گیرد. آیا شناخت زبان در این وضع موجود به ما کمک می کند؟

برای درمان یا سرکوب یک بیماری، باید آن بیماری را بشناسیم؛ حال این می تواند یک بیماری اجتماعی باشد یا یک بیماری جسمی. بنابراین، باید زیر و بم آن را دید و با آن انس گرفت. پس برای مدیریت یا درمان ناآرامی های اجتماعی، باید آن را با دلایل و متغیرهای مداخله گر آن، حتی عواملی که این متغیرها را کند یا سرعت می بخشد شناخت. از آنجا که در اینجا بحث زبان مطرح است، باید زبان رفتاری و کلامی آن ها را نیز بشناسیم. در واقع، اول باید گیرنده خوبی باشی تا فرستنده خوبی باشی. برای مدیریت ناآرامی ها باید آن ها را شناخت و یکی از راه های شناخت شان، این است که زبان اشاره، زبان غیر کلامی، زبان نوشتاری و زبان گفتاری شان یا حتی ساختار زبانی شان را بشناسیم. در واقع هرج و مرج را با شناخت عمیق زبان می توان مدیریت کرد.



استفاده از این واژگان، همواره به طرز مخفیانه نیست بلکه گاهی زبانی خودمانی است. در واقع، گاهی افراد از این واژه ها استفاده می کنند برای اینکه با افراد دیگر احساس خودمانی بودن بیشتری بکنند یا اعتمادسازی کنند و گاهی نیز برای شدت بخشیدن به عاطفه یا مقبول جمع واقع شدن، استفاده می کنند.

لطفاً اشاره ای هم به ویژگی های این زبان کنید.

این زبان، مترادفات بسیاری دارد. به عنوان مثال به «آفتابه» می گویند «ژینگول توالت» و... واژه ها گاهی در مسیری که طی می کنند و آنجا که به طیف مخاطبان (نفوذمندان، متقدمان، متاخران، واپس ماندگان و سخت جانان) می رسند، تبدیل به واژه های معمول می شوند. مثل «گیر دادن» که اکنون در جامعه رواج همگانی و مقبول دارد در صورتی که در آغاز چنین نبوده است. پدید آورندگان این زبان همواره در حال واژه سازی هستند و دیگر اینکه چون در حاشیه زبان هستند، ساخت مستقلی ندارند و معنای شان برای همگان یکسان نیست. در اصل واژه هم معنا نداریم بلکه قریب المعنی هستند و نسبت به بقیه هم بعید المعنی هستند و در بین آدم های متعدد، معانی متعددی خواهند داشت. یکی دیگر از ویژگی های این گونه از زبان این است که باعث شناختن گروه ها و افکار مختلف می شود که این خودش ورود ما به جهان شناختی افراد بیشتر می کند.

پس با این اوصاف بحث مترادفات واژگان هم در چنین

ریخته است. در چنین شرایطی که هر جوان برای خودش یک صدا و سیماست، مدیران ما می توانند توسط این شهروند- رسانه های عزیز تهدیدهای زبانی را به فرصت تبدیل کنند.

آیا این واژگان مخفی مورد قبول همگان واقع می شود یا خیر؟

اول باید این نکته را بپذیریم که هیچ چیز وجود ندارد که مورد قبول همه مردم واقع شود؛ جز امور وحیانی و اموری که مربوط به خداوند متعال است. فرآیند پذیرش یک واژه از زبان مخفی در درون ارتباطات اجتماعی فرآیندی پیچیده و درون فرهنگی است. یک عده نوآور واژه تولید می کنند و سپس این واژه ها را گروه دیگری که خودشان هم جزو آن گروه هستند، به عنوان گروه های مرجع مطرح می کنند و به این ترتیب این واژه ها رواج پیدا می کنند. در این مسیر چهار طیف در نسبت با واژه های مخفی وجود دارند: اکثریت متقدم که تولید کننده اند، متاخرین که مقلدند و کاربران فوری تر، عقب مانده ها که در مرحله سوم و با مقاومت بسیار بالاخره این واژه ها را به کار می برند و جان سخت ها، که به هیچ وجه از این واژه ها استفاده نمی کنند. اما زبان مخفی بیشتر در میان افرادی رواج دارد که اندیشه ها، معانی و مفاهیم مخفی دارند؛ مثل گروه های حاشیه ای یا گروه هایی که دارای خرد فرهنگ های معارض با جامعه هستند. این گروه ها تمایل ندارند جامعه متوجه آن ها شود و یا به نفع شان نیست که متوجه شان شوند. یا اینکه فکر می کنند اگر جامعه متوجه آن مفاهیم شود، طردشان می کند. البته